از چشم غربی‌ها

بهترین جای دنیا برای مردها کجاست

یمن؛ آرمان شهری برای مردان

وقتی برای اولین بار احمد را دیدم داشت برای پسربچه یازده‌ساله‌اش یک خنجر نشان‌دار ظریف می‌خرید. لبه براق و تماشایی خنجر هنوز یادم هست. خنجر ۴۰ سانتی بلندی داشت، منحنی براقی داشت که می‌شد تنها با یک حرکت چیزی را از وسط دو نیم کرد یا کله‌ای را برید. دور لبه فلزی خنجر غلاف کمربندمانند پرزرق و برقی می‌آمد که رکاب و تیزی چاقو را در برمی‌گرفت.

با لحنی متعجب از او می‌پرسم: «تو نگران نیستی که کسی با یکی از اینها سرت را جدا کند؟»

جواب من قهقهه‌ای مردانه و خشن است که دوروبری‌های من و احمد در خنجرفروشی تحویلم می‌دهند. ما در یکی از خنجرفروشی‌های صنعا پایتخت یمن هستیم. مردها در این شهر اسلحه‌هایشان را با غلاف‌های چرمی پوشانده‌اند و از یک طرف کمرشان آویزان کرده‌اند و همه فروشنده‌ها بعد از فروش خنجر، خرید این غلاف‌های پرزرق و برق را پیشنهاد می‌کنند. می‌گویند این قانون پایتخت است، در صنعا حمل خنجر لخت جرم است. به نظرم می‌رسید اینجا تنها یک شهر نیست، بلکه تو در میان هیاهوی یک ارتش مخفی قدم می‌زنی؛ چیزی شرعگونه و پرتلمیح‌تر از آن تصوری که من و شما از غرب وحشی داریم.

احمد دستش را روی شانه‌ام می‌گذارد: «خدا کنه که این بچه هیچ وقت مجبور نشه کسی رو بکشه.» بعد هم خنده‌ای عجیب تحویلم می‌دهد و می‌گوید: «اگر کسی همچین هوسی داشته باشد با یک کلاشینکف کارش را تمام می‌کنی.»

یمن جایی نیست که تو هرگز بتوانی زنان را در آنجا ببینی، اینجا در صنعا، تنها مردان هستند که دیده می‌شوند. دنیای مردان، یا بهتر اینکه دنیای مردان جوانی که عاشق خنجرهای نشان‌دار، اسلحه و مخدر هستند. همه غروب‌ها وقتی مردهای یمنی دور هم جمع می‌شوند برگ‌های رنگی را توی دهان‌شان می‌گذارند و آنقدر می‌جوند و مک می‌زنند تا فک و دهن‌شان گس‌گس شود. مردم می‌خندند وقتی می‌گویم: «یمن بهترین جای دنیا برای مردهاست!» می‌گویند: «تو دیوونه شدی؟» یک کشور بدون الکل! جایی که زن‌ها توی آن ناپدید شده‌اند! جایی که بچه‌های توریست‌های خارجی را می‌دزدند و خودشان را هم سر می‌برند، منظورت همان جایی است که القاعده از آن به عنوان خانه امن استفاده می‌کند؟ راست می‌گوییم، نه؟ حالا تو می‌گویی آنجا بهترین جای دنیا برای مردهاست؟

من برای نشان دادن این زندگی مردانه یک روز را برای نمونه انتخاب کردم: جمعه، وقتی مردهای مسن در محله‌های قدیمی صنعا به پشتی‌های قهوه‌خانه‌ها تکیه کرده‌اند، در فروشگاه‌ها و بازار خنجرفروشان هیاهویی به پاست. احمد دوست ندارد دنبال یک فوتبال تر و تمیز مردانه برود. او با این خنجرها و قهقهه‌های مردانه صبح روز تعطیلش را آغاز می‌کند.

«یمن بهترین جای دنیا برای مردها نیست؟»

- نه، بهترین جا چین است.»

- «چرا این طور فکر می‌کنی؟»

- «خب برای اینکه اون‌ها پولدارتر هستند و این خیلی خوبه.»

خودم را مشتاق نشان می‌دهم. خب اینجا هم کسی فکر نمی‌کند که امریکا بهترین جای دنیا برای زندگی کردن است. اما من همچنان فکر می‌کنم یمن همان آرمان‌شهری است که مردها موقع سرخوشی درباره آن حرف می‌زنند. این بار یک جور دیگر با احمد حرف می‌زنم. به احمد و پسرش می‌گویم: «ما در انگلیس مشکل بزرگی با چاقوها داریم، اونجا اگر چنین خنجری دست جوان‌های لندنی باشد حتماً هر روز چند تایی کشته می‌دهیم.»

احمد می‌گوید: «می‌دانم.» و خب این برای من به اندازه کافی مثل هر چیز دیگری در یمن عجیب است. احمد با خنده می‌گوید: «من یک چیزهایی درباره این چاقوکشی‌ها در انگلیس شنیده‌ام. اما این اتفاق مثل اینکه فقط برای جوان‌های سیاهپوست می‌افتد.»

سرم را تکان می‌دهم و از این همه اطلاعات آن هم در جایی مثل یمن تعجب کرده‌ام. اینجا هم تکنولوژی، فیلم و ماهواره کار خودش را کرده است. صنعا ۱۷ حمام دارد، همه آنها هم قدیمی هستند و مدل‌هایی شبیه حمام‌های آفریقای شمالی عصر روم باستان را تداعی می‌کنند. حمام ال- میدان حمامی است که دوستانم مرا به آنجا میهمان می‌کنند، یاد حمام‌های ترکی می‌افتم، اما اینجا بیشتر شبیه موزه است. حمام در دوره الیزابت اول ساخته شده است. می‌گویند حتی سلطان یمن هم به این حمام می‌آمده. واژه حمام دلالت ضمنی است شبیه به سوناهای عمومی اما خیلی ابتدایی‌تر. حمام‌های یمنی هنوز روی پا هستند و بخشی از سنت مردانه هم رفتن به این حمام‌های عمومی است. حمام‌های غریبی که باغچه‌های بزرگی دارند با دیوارهای حائل بلندی که دور تا دورش را احاطه کرده‌اند.

مردم در طول هفته در خانه‌هایشان یک جوری سروته شست‌وشوی تن‌شان را هم می‌آورند و بیشتر آخر هفته‌ها راهی این حمام‌ها می‌شوند جمعه در همه ۱۷ حمام شهر صنعا «روز مردان» است. روی نیمکت‌های سنگی حمام نشسته‌ام و کنار دستم محمد احمد پدر و سه پسر بچه‌اش نشسته‌اند. او می‌گوید: «ما هر جمعه می‌آییم. هیچ چیزی بهتر از این نیست که قبل از حمام کمی قات بجوی؛ بفرمایید قات. چرا می‌ترسی، چرا برنمی‌داری؟ زندگی با این قات‌ها خیلی راحت‌تر است.» ما در تاریکی حمام نشسته‌ایم، اشعه‌های آفتاب از سوراخ‌های سقف می‌تابد و بخار آب در میان این اشعه‌ها بالا می‌رود. مردهای نیمه برهنه کف حمام دراز کشیده‌اند، کف حمام داغ است و نشستن روی نیمکت‌ها هم به همان اندازه لذت بخش. محمد یکی از خدمتکارهای حمام را صدا می‌کند و خدمتکار مشت و مال حسابی می‌دهد، دست‌هایش را منتهی‌الیه پشت او بالا می‌کشد و بعد وقتی صدای تقه‌اش درآمد دست شل او را رها می‌کند. کمی بعد ما راه می‌افتیم به سمت اتاق‌هایی که از حوضچه‌های میانی‌اش بخاری سفید بالا می‌روند و اینجا با پارچه‌های نخی سرخی تن‌مان را خشک می‌کنند. پسرهای محمد پایین حوضچه‌ها داد و فریاد می‌کنند. یک لحظه ناخودآگاه ژست پدرهای انگلیسی را می‌گیرم و به آنها می‌گویم ساکت شوند. اما در حقیقت در تمام طول این سفر حتی یک بار هم ندیدم پدری یمنی فرزندش را به سکوت دعوت کند. رو به پدر می‌کنم و می‌گویم «هیچ وقت به این بچه‌ها نمی‌گویی یک دقیقه آرام بنشینند و دهان‌شان را ببندند؟» دوباره تصویرهای زندگی در اروپا و یمن را در ذهنم مقایسه می‌کنم، اینجا چه خبر است، چرا اینجا هیچ پدری درگیر بحران‌های بزرگ کردن بچه نیست؟ دوباره به پدر بچه‌ها نگاه می‌کنم و می‌گویم «موقع شام، تا حالا شده به بچه‌هایت بگویی چه بخورند و چه نخورند؟» صورتش را در هم می‌کشد، انگار که گیج شده باشد. «مگر گرسنه به نظر می‌آیند؟»

حالا به تالار خنکی رفته‌ایم و اینجا خدمتکارها با کاسه‌های سوپ و چای منتظرمان هستند. حصیرهای نازک و خیس جایی است که مردها بعد از حمام داغ روی آن دراز کشیده‌اند و این حمام رفتن برایشان چه مراسم و آیینی دارد. محمد می‌گوید: «اینجا در دوره عثمانی درست شده. پادشاهان یمنی همین جا حمام می‌کردند.»

اما من هنوز به این فکر می‌کنم که این مردان یمنی از چه جنسی هستند، چرا اینها با این همه سهل گرفتن‌هایشان بچه‌هایشان غول‌های بی‌شاخ و دم و بی‌ادب نمی‌شوند؟ حالا پسرهای محمد دلشان چای می‌خواهد، کسی به غذای آنها اهمیت نمی‌دهد و نمی‌گوید چای برای بچه‌ها خوب نیست. محمد که انگار متوجه گنگی ماجرا برای من شده است. می‌گوید: «باباهای یمنی می‌توانند خیلی خشن هم باشند، آنها انتظار دارند که پسرهایشان همیشه به حرف آنها گوش کنند، حتی وقتی که ازدواج کردند. اصلاً غیر از این نمی‌تواند باشد.» «تو باز هم قات نمی‌کشی، حالا وقتش نشده؟»

باز هم بهانه می‌آورم، انشاءالله یک وقت دیگر، قول می‌دهم دعوت شما را دفعه بعد قبول کنم. محمد به جمع مردان نیمه‌برهنه دیگر می‌پیوندد و من همان جا دراز می‌کشم. چرتی که با هزار نشئگی برابری می‌کند تمام تنم را گرفته است. دوستی‌ها در یمن خیلی راحت است، اما به همان اندازه هم گیج‌کننده است. گاهی تنها به خاطر اینکه بزی به زمین دیگری رفته و آنجا چریده است کار به دعوا و کلاشینکف می‌کشد. قبیله‌ها اینجا اسم‌هایی دارند که مرا یاد قبایل سرخپوستی می‌اندازد. سرمایه قبیله حیوانات‌شان است، قدرت مردان‌شان و زنان‌شان. همه اینها تعیین می‌کنند که برتری با چه کسی است. دولت گاهی دخالت می‌کند، گاهی زنان قربانی می‌شوند، اما در دادگاه همیشه این برادران و پسران هستند که برنده می‌شوند.

اینجا سرزمین مردان است؛ مردانی قدرتمند، رستوران‌هایی که روز جمعه و باقی هفته تنها مردان در آن غذا می‌خورند. این رستوران‌های دخمه‌شکل آشپزخانه‌ای ندارند. غذاها در خانه‌ها پخته می‌شود و مردان بدون حضور زنان در میان قهقهه‌هایشان ناهار می‌خورند.

آن سوی چهره

امیلی امرایی

سوفی استر دومین آلبومش را منتشر می‌کند

دختر پل اُستر و همه آنچه از پدر دارد

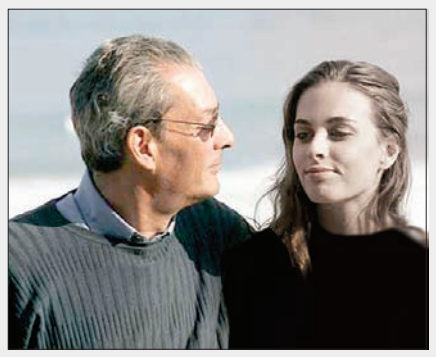

پل استر این روزها در گیر و دار سرودن چند شعر جدید برای آلبوم تازه دخترش «سوفی» است. «سوفی استر» چند سالی است که به عنوان یکی از درخشان‌ترین چهره‌های موسیقی و مد نیویورک نامش بر سر زبان‌هاست. او محبوب است و سعی می‌کند در این محبوبیت پدر و مادر نویسنده‌اش را هم شریک کند. او اولین آلبوم ترانه‌هایش را در سال ۲۰۰۵ وارد بازار کرد؛ آلبومی که با ۱۱ ترانه موفق شد بیش از چهار هفته در رتبه سوم پرفروش‌ترین‌های آمریکا بماند. او این روزها در تکاپوی یک آلبوم تازه است و این بار وعده داده است چهار ترانه از پدرش را در این آلبوم بخواند. «سوفی» می‌گوید: «سه تا از این ترانه‌ها مربوط به دوره‌ای است که پدرم در پاریس زندگی می‌کرد. این سه ترانه را هیچ وقت حتی در مجموعه شعرهایش هم منتشر نکرد، برای اینکه هر سه این ترانه‌ها را برای محبوبی گفته بود که در آن سال‌ها و سال‌های بعدش برایشان حکم یک حس و حال خصوصی داشت، اما این عاشقانه‌ها به نظرم آنقدر مخملی بودند که پدرم را راضی کردم در آلبوم جدیدم از این ترانه‌ها استفاده کنم. یک شعر دیگر هم هدیه اوست به آلبوم جدیدم که به زودی هر سه آنها را در کنار ترانه‌های دیگرم ضبط خواهم کرد.» پل استر از آن دسته پدرهایی است که به نظرش خرج کردن از اعتبار خودش برای اعضای خانواده هیچ عیبی ندارد، هر چند همسر نویسنده‌اش «سیری هاست ودت» چندان از زیر سایه همسر مشهور بودن خوشحال نیست. اما «سوفی» در رونمایی اولین آلبومش هم از حمایت‌های «پل استر» برخوردار بود و این روزها هم با همکاری پدرش ترانه‌های آلبوم دومش را انتخاب می‌کند. سوفی در این آلبوم سراغ نام‌های بزرگی رفته است. او یک ترانه از «ریچارد براتیگان» و یک ترانه هم از «چارلز بوکفسکی» در این آلبوم می‌خواند و قرار است دسامبر دومین آلبومش را راهی بازار کند. سوفی در وبلاگ شخصی‌اش هر روز از چگونگی پیشرفت کار می‌نویسد؛ از اینکه چقدر از داشتن پدر و مادری که هر دو نویسنده هستند، خوشحال است. ماه گذشته در هفته مد نیویورک، وقتی او به عنوان مدل شرکت «مانگو» ظاهر شد، روزنامه نیویورک‌تایمز به او لقب «یک مدل انتلیکتوال» را داد. در آلبوم اول او هم پل استر حضور پررنگی داشت. آلبوم جدید او «Brokenown Cabaret» نام دارد، که «سوفی» آن را از یکی از شعرهایی که پدرش از زبان فرانسه برای او ترجمه کرده، وام گرفته است.

خواندنی‌ها

یک رادیو برای حال و روز شما، در هر روز و هر دقیقه

مودت چیه، پلی کن

پشت هر آهنگی همیشه احساسی نهفته است. ما دلیل اصلی‌اش را نمی‌دانیم، اما شاید برای این است که آدم‌ها عاشق موسیقی هستند و خب این همان دلیلی است که باعث شد ما چند نفر رادیوی اینترنتی «استری مود» را راه بیندازیم. اینکه شما در حال و هوایی که بودید بتوانید هزاران هزار ترانه را که با شرایط روحی‌تان سازگار است، بشنوید. این همه دلیلی است که باعث شد شش جوان www.stereomood.com را راه بیندازند؛ سایت و رادیوی اینترنتی که این روزها در فیس‌بوک و توییتر تبدیل به محبوب‌ترین شده است و... امروز خوشحال هستید؟ غمگین، مشغول مطالعه، در حال و هوای عشق یا شکست‌خورده، شاید هم دل‌تان می‌خواهد یک ظهر تابستان را لب دریا خوش بگذرانید یا اینکه در جشن تولد یک دوست خوش بگذرانید، برای هر کدام از این حال و هواها می‌توانید هزاران هزار ترانه در این سایت پیدا کنید. در واقع تقسیم‌بندی ترانه‌ها بر اساس احساس و حال و هوای شنوندگان این سایت بیشتر از ۲۰۰ مورد است.

از مشهورترین خواننده‌های سراسر دنیا، تا صداهایی که تا امروز شاید حتی یک بار هم اسم‌شان را نشنیده‌اید در این رادیوی اینترنتی دور هم جمع شده‌اند و تنها با یک کلیک می‌توان به این موسیقی‌ها گوش کرد. برای مثال در بخش «من حال و هوای گریه دارم» بیش از ۳۲۰ ترانه به ۱۵ زبان کنار هم قرار گرفته‌اند که به آسانی می‌توان با یک اینترنت با سرعت معمولی به تمام این ترانه‌ها گوش کرد و البته ترانه‌هایی که ۳۰ سال از تاریخ انتشار آنها می‌گذرد هم روی این سایت قابلیت دانلود شدن را

دارند. شش جوان ایتالیایی اهل میلان در فوریه سال ۲۰۰۸ به این نتیجه رسیدند که سلیقه خوبی در چیدن موسیقی‌ها کنار هم دارند. «جیووانی فرون» معمار جوانی است که همیشه دلش می‌خواست صبح‌ها بیدار شدنش در روزهای تعطیل را به ساعت نسپرد، برای همین هم به این نتیجه رسید که یک فایل از موسیقی‌های مورد علاقه‌اش را که در ضمن به سرحال بیدار شدن در یک صبح تعطیل هم کمک می‌کند کنار هم بچیند و همین ایده‌ای شد برای راه انداختن یک رادیوی اینترنتی و بعد با کمک چهار دوست دیگر که هر کدام دستی در عالم موسیقی داشتند سایتی با بیش از یک میلیون ترانه را به شکل یک رادیوی اینترنتی راه انداختند.

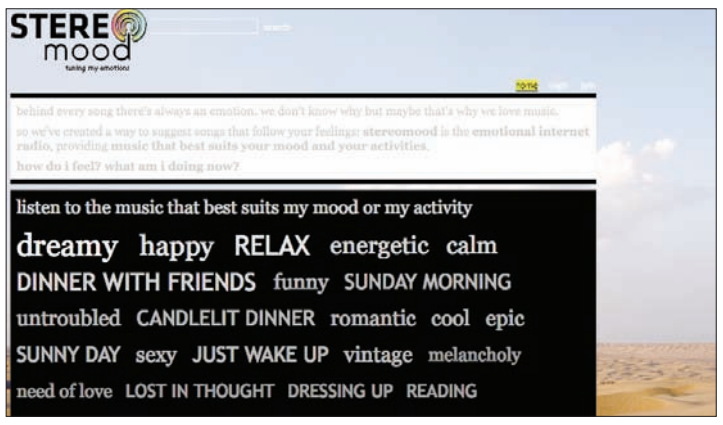

لوکس‌ترین زندان جهان در نروژ ساخته شد

۲۱۷ میلیون دلار بودجه برای آسایش زندانیان

نروژی‌ها نه‌تنها در شهرها و روستاهایشان بالاترین رفاه اجتماعی را فراهم کرده‌اند بلکه برای چهارمین سال متوالی، دولت نروژ توانست بهترین زندگی را برای مردم خود فراهم کند و عنوان بهترین و بالاترین استاندارد زندگی در دنیا را به دست بیاورد. حالا این روزها نوبت به زندان‌های این کشور رسیده است تا مدرن‌ترین امکانات رفاهی را که بسیاری از مردم طبقه متوسط شهری در دیگر نقاط دنیا ندارند به زندان‌های این کشور ببرند. به تازگی زندان جدیدی در کشور نروژ افتتاح شده که به مدرن‌ترین امکانات رفاهی مجهز است و هزینه زیادی برای زیبایی و دکوراسیون آن شده است. این زندان که در نزدیکی مرز سوئد قرار گرفته قادر به نگهداری ۲۵۲ زندانی است و برای ساخت آن حدود ۲۱۷ میلیون دلار هزینه شده است. از این بودجه تنها یک میلیون دلار هزینه ساخت آثار هنری شده است. هر کدام از اتاق‌های این زندان که هیچ شباهتی به سلول ندارند، از امکاناتی همچون توالت و حمام مجزا و تلویزیون‌های جدید برخوردارند و هر کدام با پنجره‌ای رو به یک باغ بزرگ روشن می‌شوند. در کنار آن این زندان به سالن ورزش، استودیوی موسیقی، کلیسا، کتابخانه و چندین کارگاه مختلف آموزشی و مدرسه مجهز است.

دیوارهای اتاق‌ها با رنگ روشن رنگ‌آمیزی شده‌اند و نورپردازی زندان و سلول‌هایش با همکاری شرکت فیلیپس انجام شده تا نور محیط تا حد ممکن طبیعی و مناسب باشد. زندان «هالدن» در مساحتی به وسعت ۳۰ هکتار در زمین‌های شیبدار جنگلی در جنوب شرق نروژ ساخته شده است. دور و اطراف بنای اصلی زندان هم ۱۰ سوئیت دو تخته چوبی ساخته‌اند که زندانی‌ها می‌توانند در این اتاق‌ها با خانواده‌شان ملاقات کنند و یک شب میزبان آنها باشند. زندان «هالدن» دومین ندامتگاه بزرگ این کشور است و حداقل ۲۵۲زندانی در آن امکان گذراندن دوره محکومیت را دارند، اما نکته جالب اینجاست که در این زندان هدف اصلی بهبود شرایط اجتماعی زندانیان و امکان بازگشت او به عنوان یک شهروند عادی صددرصد تامین می‌شود.

رالف هیدال رئیس این زندان در مراسم افتتاح این مرکز که با حضور پادشاه نروژ شکل گرفت، گفت: «در این سال‌ها تجربه زندان‌های معمولی نشان داده است که زندانی وقتی دوران بازداشتش را پشت سر می‌گذارد، بعد از بیرون آمدن و بازگشتن به جامعه خشمش نسبت به دولت و قانون چندین برابر می‌شود و این بار کنترل کردن او کار دشوارتری خواهد بود. هدف این زندان بیش از هر چیز ایجاد حالت طبیعی است تا افراد بزهکار در اینجا طعم زندگی در آرامش را بچشند و بی‌اینکه به کسی آسیب بزنند بتوانند تمرین مردمان بهتر بودن را در اینجا آغاز کنند.» در واقع آمار جرم و جنایت همین حالا هم در این کشور پایین‌ترین نرخ را دارد. براساس آمار سال ۲۰۰۹ پلیس این کشور تنها ۲۰ درصد از محکومان به حبس در این کشور دوباره به زندان برمی‌گردند و در مورد این ۲۰ درصد هم حداقل دو سال تا دور بعدی زندانی شدن‌شان فاصله است. این در حالی است که در زندان‌های ایالتی امریکا نرخ این بازگشت در سال ۲۰۰۹ به ۶۰ درصد می‌رسد. اکنون در کشور نروژ از میان هر یکصدهزار شهروند نروژی تنها پای ۴۸ نفر به زندان باز شده است. البته این رقم شامل بازداشت‌های ۲۴ ساعته در بازداشتگاه اداره پلیس نمی‌شود. در حالی که در امریکا از میان هر یکصد هزار شهروند پای ۵۶۰ نفر حداقل یک بار به زندان باز شده است. برای اینکه زندانی دچار القای ذهنی محبوس بودن نشود، معماران این زندان راهکارهای تازه‌ای را پیدا کرده‌اند. دیوارهای این زندان بتنی یا حتی آجری هم نیست، بلکه آنها را از آهن‌های گالوانیزه با روکش سفید و چوب ساخته‌اند. البته تمام موارد ایمن‌سازی هم برای جلوگیری از فرار زندانیان تدبیر شده است. در واقع دیوارهای بتنی و سیم‌های خاردار پشت ردیف کاج‌های بلند هستند و به هیچ وجه از داخل اتاق‌های زندانیان دیده نمی‌شوند. هر ۱۰ سلول در یک راهرو بلند قرار دارند و منتهی به یک آشپزخانه مجهز و اتاق پذیرایی می‌شوند. تمام وسایل و مبلمان این زندان هم هدیه شرکت بزرگ سوئدی «ایکیا»ست.

به یاد کوین کارتر که یک سال پس از این عکس خودکشی کرد

بنیادی برای نجات عکاسان از افسردگی و مرگ

عکس‌هایی که جان عکاس‌شان را گرفته‌اند، کم نیستند. اینکه بهترین عکس‌های جنگ همیشه از آنِ عکاسانی است که چند ثانیه بعد جان‌شان را از دست داده‌اند، اتفاق تازه‌ای نیست. اما مرگ عکاس به خاطر عکسی که یک سال پیش گرفته بود، سرنوشت غریبی است که «کوین کارتر» جوان دچارش شد. او بعد از ثبت عکسی که شهرت و جایزه‌های فراوانی برایش به همراه داشت، دیگر هرگز به زندگی عادی بازنگشت و یک سال بعد خودکشی کرد؛ عکسی که کرکسی بالای سر یک کودک منتظر مرگ اوست، و «کوین کارتر» یک سال بعد از گرفتن آن عکس درست در ۲۷ جولای ۹۴ خودکشی کرد. حالا این روزها عکاسان خبری آزاد امریکایی و عکاسانی از آفریقای جنوبی درصدد تاسیس بنیادی به یاد او هستند. هدف از تاسیس این بنیاد کمک و حمایت از عکاسان آزادی است که از صحنه‌های دلخراش انسانی عکس می‌گیرند. «کوین کارتر» عضو بنیاد عکاسی «بنگ‌بنگ‌کلوپ» بود که در سال‌های جنبش ضدآپارتاید در آفریقای جنوبی (زادگاه کوین) عکس‌هایی از آنچه در این کشور می‌گذشت را به سراسر دنیا مخابره می‌کردند. در واقع بنیاد «کوین کارتر» اکنون از سوی این موسسه و با همکاری دوستان او تاسیس می‌شود. «جیمز نچووی» یکی از مشهورترین عکاسان جنگ یکی از حامیان این بنیاد است. او می‌گوید: «عکس‌ها منتشر می‌شوند، آدم‌ها حتی خیلی وقت‌ها مجبور می‌شوند برای دیدن بعضی از آنها جلو صورت‌شان را بگیرند یا حتی نفس عمیق بکشند و کافی است یک دقیقه به حال آن آدمی که پشت لنز، چشم تیز کرده فکر کنید؛ کسی که در یک قدمی این صحنه دلخراش بوده و قرار است سال‌ها این کابوس‌ها گریبانش را رها نکند. به عنوان یک عکاس خبری درگیر در این گونه حوادث که در طول ۳۰ سال گذشته بیشترین فعالیتم متمرکز بر جنگ و درگیری‌ها و بی‌عدالتی‌های اجتماعی بوده تجربه به من ثابت کرده است که عکاس هم شاید کمتر از آدم‌هایی که درگیر این فجایع هستند، آسیب نمی‌بیند و این مساله هدف اصلی از تاسیس این بنیاد است.»

بنیاد کوین کارتر قصد دارد از عکاسانی که در شرایط بدی قرار می‌گیرند، حمایت کند و با فراهم کردن شرایط ویژه خیلی زود آنها را از آن‌حال و هوای بدی که در آن قرار دارند، دور کند. ساخت یک کلینیک و همکاری چند روانشناس متخصص در زمینه آسیب‌های روانی ناشی از جنگ و بلایای طبیعی از جمله این برنامه‌هاست. کارتر در سال ۱۹۹۳ به اتفاق دخترخوانده‌اش «سیلوا» برای عکسبرداری و تهیه خبر از شورش به کشور قحطی‌زده سودان راهی شد. در آنجا دخترک نحیفی را دید که تلاش می‌کرد خود را به یکی از مراکز توزیع غذا برساند. به گفته خودش ۲۰ دقیقه انتظار کشید شاید کرکس بال‌هایش را باز کند. اما این اتفاق روی نداد. کارتر، صبح روز ۲۷ ژوئیه، آخرین روز زندگی‌اش، خیلی شاد به نظر می‌رسید. کارتر مرد و پلیس علت مرگ وی را مسمومیت ناشی از استنشاق گاز منوکسید کربن اعلام داشت.

در هر دو حالت عکاس خبری شاهد رویدادی است که فهم و درک مخاطب را از مهم‌ترین وقایع زندگی می‌سازد. برخی از این وقایع بلایا و فجایعی هستند که با خود مرگ، نابودی و تخریب را به همراه دارند. عکاسان خبری با چشمان خود شاهد و ناظر صحنه‌های شاد و تلخی هستند که ارتباط تنگاتنگی با زندگی و جان انسان‌ها دارد. عکاسی کردن از صحنه‌های تراژدی به ویژه آن دست صحنه‌هایی که در آنها انسان جان خود را از دست می‌دهد موجب بروز تعارضات اخلاقی پیچیده و بغرنجی برای عکاسان خبری می‌شود.

سودوکو شماره ۲۰

سودوکو Sudoku یک واژه ترکیبی ژاپنی به معنای عددهای بی‌تکرار است و امروزه به جدولی از اعداد گفته می‌شود که به عنوان یک سرگرمی رایج در نشریات کشورهای مختلف به چاپ می‌رسد.

قانون‌های حل جدول سودوکو:

۱- در هر سطر و ستون باید اعداد یک تا ۹ نوشته شود. بدیهی است که هیچ عددی نباید تکرار شود.

۲- در هر مربع ۳×۳ اعداد یک تا ۹ باید نوشته شود و در نتیجه هیچ عددی نباید تکرار شود.

				8		3		
	8			5	2			4
		1						2
7		5			6		9	
	6						8	
	1		7			5		6
9						2		
2			6	1			7	
		8		4				

حل سودوکو شماره ۱۹

5	8	1	6	7	3	2	9	4
2	3	4	9	5	1	8	7	6
9	6	7	8	4	2	5	3	1
4	7	6	3	8	5	9	1	2
3	5	9	1	2	6	7	4	8
1	2	8	7	9	4	3	6	5
8	1	2	4	3	9	6	5	7
6	9	5	2	1	7	4	8	3
7	4	3	5	6	8	1	2	9

جدول شماره ۱۰۱۱

Ho_aminian@yahoo.com

افقی

۱- زورگویی و ستمگری- کوره ۲- نوعی ماهی- دستگاه تکثیر- شیوه خبررسانی در گذشته ۳- فرشته- کیفر- ضمیر چندنفره ۴- کالای دست اول- ترمیم و تعمیر- بازیگر سینما ۵- عارف بزرگ از بسطام نزدیک شاهرود- کاخ فرانسه ۶- رفتن با ناز- معنوی و آسمانی ۷- از ساخته‌های سینمایی محمدرضا اعلامی- در مقدمه پرسش‌ها می‌آید- ساز مولانا ۸- از سینه پرسوز برآید- دسته‌ای از عارضه‌های روانی که دارای نشانه‌های جسمی است- حرف همراهی ۹- پیشوند نفی‌کننده- برای تمام آینده- نیکان ۱۰- همسایه روسیه- شیخ‌الرئیس، کتاب قانون در طب از اوست ۱۱- در همسایگی کشورمان- نوعی مولد الکتریکی با آهن‌ربای دائمی ۱۲- قلندر- سرمایه‌ای کوچک را متراکم و اقتصادی می‌کند- از حروف انگلیسی ۱۳- افزایش حجم چیزی – فرو ریختن باران از ابرها- چاق و فربه ۱۴ - قرص روانگردان- وول- شهری در گیلان ۱۵- نامزد انتخاباتی- آخر.

عمودی

۱- بسیار بلند و مرتفع- فهم و شعور ۲- رهرو- جاده- دومین قاره پهناور جهان ۳- آذری‌زبان- پرنده گشوده- سونای نامرتب- سال ۴- مجموعه‌ای از نشانه‌های ارتباطی- دوال چرمی- همسایه آلمان و سوئیس ۵- ترس- پروازکننده- سخن‌چین- اصفهان قدیم ۶- یخ بستن- وسیله حمل بار- زندان ۷- قوم ساکن ارمنستان- رنگ استقلالی‌ها- پدر یا پدربزرگ ۸- وصف ورزش‌های وارداتی از شرق آسیا- قطب مثبت باتری- موزیک نظامی ۹- از نمازهای واجب- مرده و جسد- آتش مقدس ۱۰- امتحان، آزمون- هم‌اینک- عمده‌فروش ۱۱- شب روستایی- غربال، سرند- نامی که رومیان به حضرت یحیی(ع) اطلاق می‌کردند- سوره زنان ۱۲- قید زمان- بالین- هزار کیلوگرم ۱۳- سطح ساینده سوهان- نوعی آزمون- کامیون ارتشی- دیهیم ۱۴- اشتهار- پسوند نگهداری- نمایش با ساز و آواز ۱۵- پایتخت زیمبابوه- پایتخت تانزانیا.

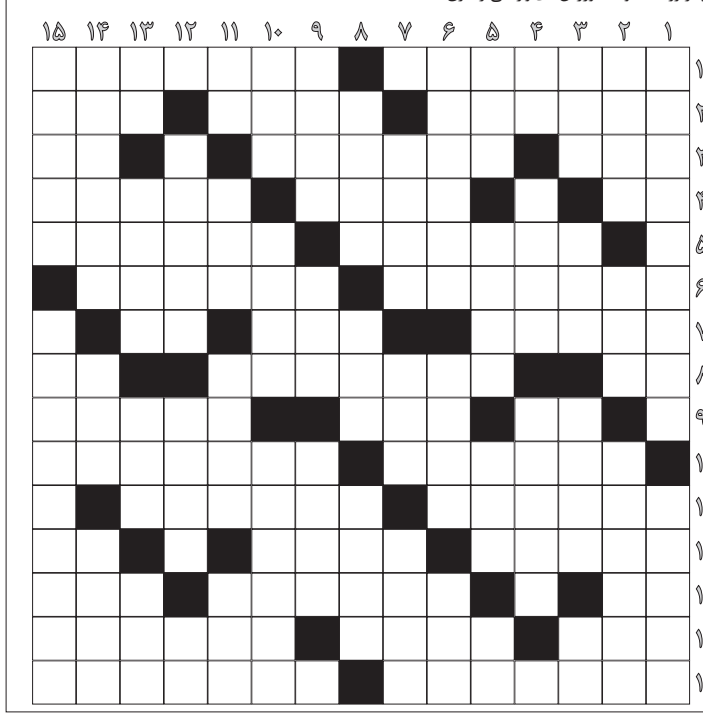
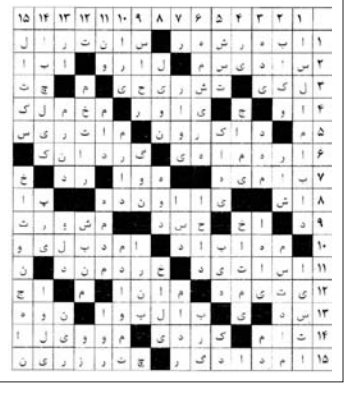
حل جدول شماره ۱۰۱۰